

# تفسیر موضوعی قرآن

## فهرست

- مقدمه ..... ۵
- کرامت در قرآن ..... ۷
- کرامت؛ محور تعلیم و تربیت الهی ..... ۸
- نقش نزول فرشته گان ..... ۱۰
- دنیا یعنی اعتبارات موهوم ..... ۱۰
- کرامت و فطرت ..... ۱۱
- علمی که ابتدا انسان فاقد آنها است ..... ۱۲
- تقوا؛ محور کرامت ..... ۱۳
- تفکر قارونی ..... ۱۴
- تَشْبِه به صفت ملائکه ..... ۱۵
- برنامه‌ای برای کریم شدن ..... ۱۶
- تقوا؛ اساس معرفت ..... ۱۷
- شیوه‌ی کریمان ..... ۱۹
- تقوای بی‌حد ..... ۲۰
- کرامت و روح الهی ..... ۲۳
- کرامت؛ عامل لقاء الهی ..... ۲۴
- خاصیت تقوا ..... ۲۵
- برهان بر وصول تقوا و متقی، به خدا ..... ۲۷
- فرقان محصول تقوی ..... ۲۸

۳	تفسیر موضوعی قرآن .....
۲۹	کیفر بی تقوایان .....
۳۱	علم و معرفت نتیجه تقوا: .....
۳۳	تقوا؛ وسیله است .....
۳۳	بهشت؛ نتیجه‌ی دیگر تقوا .....
۳۵	کرامت فرزندان آدم .....
۳۷	مقام انسانیت؛ اکتسابی است .....
۳۸	دین، فطرت، کرامت .....
۴۰	عدم تساوی جوهر انسان نسبت به عبادت و معصیت .....
۴۱	عبادت؛ هدف متوسط .....
۴۲	جامعیت انسان .....
۴۴	جهل و غفلت، دو عامل دوری از کرامت .....
۴۶	علت خلود .....
۴۷	پاداش مُکرمین .....
۴۷	کرامت با رنج و کراهت به دست می آید .....
۴۹	کرامت در سخنان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۵۰	معرفت و عمل صالح، اساس تقوا .....
۵۱	موانع کرامت .....
۵۱	کرامت در سخنان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۵۳	تقوای عملی .....
۵۶	آتقی کیست؟ .....
۵۶	معرفت؛ راهنمای عمل .....
۵۷	فرق معرفت حصولی و حضوری .....
۵۹	عدل یا کرامت؟ .....

۴.....تفسیر موضوعی قرآن

انسان کریم؛ مظهر خدای کریم..... ۶۰

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی متوجه باشیم قرآن کتاب هدایت بشریت است و جدایی از آن کتاب موجب هلاکت واقعی جامعه خواهد بود، و وقتی متوجه باشیم این کتاب هدایت ما را به تدبّر در خودش دعوت نموده است، پس نمی توانیم با برخورد سطحی با این کتاب مقدس هدایت لازمه را به دست آوریم. می فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۱</sup> یعنی اگر توان تدبیر در قرآن ندارید بر قلب های شما قفل خورده و امکان بصیر شدن را از دست داده اید، و نیز می فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup> ای پیامبر! قرآن کتاب پربرکتی است که ما آن را به سوی تو نازل کردیم، تا در آیاتش تدبّر شود و تا اندیشمندان از آن متذکر گردند. در این آیه خداوند قرآن را کتاب پربرکتی معرفی می کند که باید در آیات آن تدبیر کرد و اهل خرد از آن متذکر می شوند و هشدار باش هایی را دریافت می کنند. پس باید تلاش کرد با تدبیر و تأمل، مقصد

---

۱ - سوره محمد ﷺ، آیه ۲۴.

۲ - سوره ص، آیه ۲۹.

قرآن را دریافت و تفسیر قرآن جز همین فهم صحیح قرآن چیزی نیست، عمده آن است که متوجه شویم ارتباط با قرآن در شرایط تفکر حاصل می‌شود و اگر در جامعه‌ای خانه‌ی تفکر ویران شود، دیگر خداوند از طریق قرآن با ما سخن نخواهد گفت.

از طرفی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۳</sup> هرگاه فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمانی بر شما هجوم آوردند، به قرآن پناه آورید و از تدبر در آن، راه را از چاه تشخیص دهید و این کار ممکن نیست مگر اینکه بتوانیم از آیات قرآن تفسیر صحیح داشته باشیم.

بهترین راه تفسیر قرآن: اگر بپذیریم قرآن نور است «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»<sup>۴</sup> و تبیان کل شیء است و هرچیز را روشن می‌کند. «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۵</sup> می‌پذیریم قرآن از غیر مستغنی است و خودش خودش را روشن می‌کند و کافی است ما در آن تدبّر کنیم، چرا که نمی‌شود کتابی که برای هدایت مردم آمده، مبهم و غامض و غیر قابل فهم باشد، زیرا برای مشاهده نور به نوری دیگر نیاز نیست، البته باید متوجه باشیم سنت پیامبر ﷺ و اهل البیت بنابه فرمایش خود قرآن جزء قرآن هستند و رجوع به روایات ائمه در واقع کمک است تا باز از خود قرآن، قرآن را بفهمیم، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قرآن می‌فرماید:

۳ - علم الهدی خراسانی، نهج الخطابة - سخنان پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱، ص ۴۰.

۴ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

۵ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹.

«بِنَطْقِ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۶</sup> یعنی قرآن برخی از آیاتش به وسیله برخی دیگر سخن می‌گویند، و بعضی بر بعضی دیگر گواهی می‌دهند. و اساساً روش ائمه همان روش تفسیر قرآن به قرآن بوده و در هیچ مورد از بیانات ایشان در زمینه تفسیر آیات، از غیر قرآن استعانت به عمل نیامده.

در تفسیر موضوعی عملاً تفسیر قرآن به قرآن را عمیق‌تر خواهیم کرد و یک موضوع را در جای، جای قرآن جستجو می‌کنیم تا روشن شود قرآن در مورد این موضوع خاص، مثل موضوع «هدایت» یا «کرامت» یا «ولایت» چه مسائلی را طرح فرموده است و اینجاست که در تفسیر موضوعی قرآن باید با تعمق بیشتری وارد قرآن شد و حوصله زیادی را بکار برد.

قرآن کریم انسان را در قرآن به عنوان نوع کریم معرفی فرموده: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۷</sup> یعنی این نوع انسان فی نفسه کریم خلق شده و نیز می‌فرماید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» در این سوره به پیامبر ﷺ

۶- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۳.

۷- منبع اصلی این بحث، کتاب «کرامت در قرآن» از آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله تعالی» است که از حالت سخنرانی به حالت متن درسی درآمده است.

۸- سوره اسراء، آیه ۷۰.

می‌فرماید: معلم اکرم درس می‌گوید، یعنی درس کرامت می‌دهد، مثل این است که وقتی می‌گوئیم معلم طیب درس می‌دهد، یعنی درس پزشکی می‌دهد، اینجا هم یعنی خدایی که اکرم است، از راه قلم، تعلیم کرامت می‌دهد و انسان را کریم می‌کند. خداوند که اکرم است بعضی از انسان‌ها را بدون واسطه به کرامت می‌رساند، مانند انبیاء الهی، و بعضی دیگر را بواسطه انبیاء به مقام والای کرامت نائل می‌کند.

و نیز پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَتَمَّا بُعِثْتُ لَأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۹</sup> من که خاتم پیامبران هستم برای کامل کردن درس کرامت آن‌ها آمده‌ام.

بنابراین اگر فرمود: معلم شما خدای اکرم است، یعنی محور تعلیم و تربیت الهی، کرامت است. پس آن کس که به کرامت نفس دست یافته است، شاگرد موفق خداوند بوده است.

خداوند فرشتگان را که مأمور ابلاغ پیام کرامت‌اند، به عنوان عباد کریم معرفی کرد، انبیاء را که معلمان انسان‌اند به عنوان کریم یاد کرده و از صحف انبیاء که برنامه‌های دینی را دربر دارد به عنوان صحف مکرمه یاد نموده و اساس دین را هم که تقواست، مایه‌ی کرامت می‌داند.

معنی کرامت: کرامت یعنی منزّه بودن از پستی و فرومایگی، بر عکس محدودی طبیعت که آن را «دنیا» نامید، چرا که دنائت، عکس کرامت

است. در مورد حاصل دنیا می‌فرماید: «عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى»<sup>۱۰</sup> یعنی حاصل این عالم پست. پس کرامت در محدوده اعتبارات دنیایی نیست، و هر چه طعم دنیا بدهد نه تنها مایه کرامت نیست، بلکه پایه ذنات است و ممکن نیست انسان دلباخته دنیا، کریم بشود. کریم کسی است که در تعلیم الهی قرار گیرد، فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» یعنی به انسان چیزی را یاد داد که انسان به خودی خود آن نیست که بتواند آن را یاد بگیرد. چنانچه در آیه ۱۵۱ بقره می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» معنی قسمت آخر آیه این است که پیامبر به شما انسان‌ها چیزی یاد می‌دهد که مقدور شما انسان‌ها نیست که آن را یاد بگیرید. حال چه علم پیشرفت کند، و چه نکند، اصلاً حدّ بشر نیست که خودش به چنین علمی دست یابد.

می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا كَاتِبِينَ»<sup>۱۱</sup> ملائکه که از طبیعت منزه‌اند، مکرّمند. اگر خواستید کریم بشوید باید خوی فرشته‌ها را در خود احیاء کنید.

می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ»<sup>۱۲</sup> یعنی این برنامه‌های ما در صحف و کتاب‌هایی است که مکرّم از نقص است و آورندگان این برنامه‌ها هم

۱۰ - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۹.

۱۱ - سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۰.

۱۲ - سوره‌ی عبس، آیات ۱۱-۱۶.

فرشتگانی هستند که از نقص مبراً هستند. نتیجه این که، فرشته پیام کریم را می آورد، و پیام کریم، نشانه کرامت را دربردارد.

این که فرشتگان حاملان این کتاب‌اند، به این معنی نیست که این‌ها کتابی را در بسته‌ای از جایی می‌گیرند و به کسانی می‌رسانند. بلکه این‌ها حاملان معارف قرآنند، نه حاملان جلد آن، بلکه خود فرشتگان که حاملان معارف قرآن‌اند خودشان عارف به آن معارف و متخلق به آن اخلاق‌اند و خدای سبحان آن معارف را به ملائکه آموخته و آنان را حاملان آن معانی و حقایق نموده است لذا علوم کتاب آسمانی را می‌دانند و به فضائل آن متخلق‌اند و اگر بر کسی نازل شدند با آن معارف علمی و اخلاق عملی نازل می‌شوند. وقتی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۱۳</sup> فرشتگان کریم بر قلب انسان‌های با استقامت در دین، نازل می‌شوند و هم معارف الهی را به او می‌آموزند، و هم نحوه‌ی تخلّق و کشش به فضائل اخلاقی را در قلب او القاء می‌کنند، و هم تعلق به دنیا را که مانع کرامت است از قلبش می‌گیرند.

دنیای مذموم مانع کرامت است: دنیا غیر از آسمان و زمین است، این‌ها آیات الهی‌اند. بلکه آن اعتبارات موهوم به نام دنیاست. تکاثر و تفاخر قرار

دادی دنیا است. خداوند دنیا را معرفی می‌کند «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»<sup>۱۴</sup> بنابه فرمایش شیخ بهائی «رحمه‌الله‌علیه» در مورد این آیه دنیا از دوران کودکی تا دوران کهنسالی در این پنج مقطع خلاصه می‌شود: ۱- لعب ۲- لهو ۳- زینت ۴- تفاخر ۵- تکاثر. در دوران کودکی و نوجوانی لهو و لعب است. در دوران جوانی، زینت است. در دوران کهنسالی که جاه و مقام مطرح است تفاخر است، و در دوران فرتوتی و کهنسالی که انسان از همه‌ی این مزایای چهارگانه محروم می‌شود، تکاثر است، یعنی به همین اندازه سرگرم است که این قدر مال و اولاد دارم، و لذا کسی که خواست در کرامت وارد شود باید از حیات دنیایی فاصله بگیرد، نه از زندگی در زمین جدا شود، و ممکن نیست انسان دنی و اهل دنیا با فرشتگان کریم روبه‌رو شود و از آنها معارف و اخلاق کسب کند.

انسان هم دارای سرمایه‌ی درونی است، و هم دارای سرمایه بیرونی. یعنی انسان طوری خلق نشده که نسبت به جهان‌بینی‌های گوناگون ناآگاه باشد و در قلبش چیزی از معارف نباشد، بلکه خلقت او همراه با سرمایه علمی به نام فطرت است. گرچه انسان مختار است راه خیر را طی کند یا راه شر را، ولی خدای متعال سرمایه تعیین کننده‌ای را که همان فطرت حق‌جویی است، به او عطا کرد. هم از نظر «بینش» او را مسلح کرد، هم از

نظر «گرایش و اخلاق». این سلاح درونی را به عنوان حجت بر او معرفی کرد و نیز از راه بیرون، درس کرامت به او داد.

درباره‌ی حرفه‌ها و مانند آن فرمود: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...»<sup>۱۵</sup> خداوند شما را از شکم مادرانتان در حالی بیرون آورد که علومی را که برای تأمین نیازهای آدمیان لازم است، نمی دانستید. برای فراگیری این علوم سمع و بصر و فکر و فؤاد به شما داد، تا با جهان خارج ارتباط برقرار کنید و اسرار آن را یاد بگیرید، «...وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۱۶</sup> پس این در مورد علومی است که از بیرون نصیب انسان می شود و در بدو تولد انسان فاقد آنهاست. اما برعکس در مورد معارف الهی که مایه های اصیل انسان است می فرماید: من انسان را با سرمایه علمی خلق کردم، چنین نیست که انسان را نسبت به ایمان و کفر یکسان خلق کرده باشم، گرچه او در انتخاب راه آزاد است، ولی من به او هم بینش حق، و هم گرایش به حق را دارم. فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»<sup>۱۷</sup> چهره و جهت جانت را به سوی دین الهی متوجه کن، چراکه این جهت به سوی حق داشتن، چیزی است که در نهاد

---

۱۵ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۸.

۱۶ - همان.

۱۷ - سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

تمام انسان‌ها گذاشته شده و هیچ فردی فاقد آن نیست و این یک روش پای برجاست.

طبق آیه فوق جان و دل انسان گرایشش نسبت به جهان بینی‌های گوناگون یکسان نیست، همچنان که گرایش آن به حق و باطل مساوی نیست. چنانچه فرمود: «وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّيْهَا، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَّ تَقْوَاهَا»<sup>۱۸</sup> یعنی نفس انسان مُسْتَوِي الْخَلْقَهُ و متعادل و بی نقص است

بعد فرمود استوای خلقت روح به آن است که به او فجور و تقوا الهام نمود، چرا که استوای خلقت روح به چیزی است که از سنخ روح، یعنی یک امر مجرد باشد. پس هر انسانی را به فجور و تقوای نفسانی ملهم کرد، که ناظر به مسائل اخلاقی و گرایش‌های به عمل صالح است.

نتیجه این که خداوند طبق آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی روم انسان را با بینش توحیدی آفرید، و طبق آیه «۸ سوره شمس» او را با گرایش اخلاقی آفرید تا فجور و تقوای جانش را بشناسد، یعنی انسان هم خدا را می‌شناسد، و هم خدا را می‌طلبد، و راه تقوا را می‌طلبد و از فجور می‌رهد، از طرفی طبق آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حُجرات، وقتی به تقوا رسید کریم می‌شود، چرا که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» با کرامت‌ترین شما نزد خدا، با تقوی‌ترین شما است. پس در غیر محور تقوا، کرامت نیست، پس مایه‌ی

کرامت که تقوا است به نهاد انسانی الهام شده است همچنان که فجور او که مایه‌ی دنائت است، الهام شده است. و اگر تقوا مایه‌ی کرامت است، پس فجور مایه‌ی دنائت خواهد بود، و هیچ دلباخته دنیا بدون فجور نیست. یعنی: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». از طرفی می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيكُمْ لِحَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ»<sup>۱۹</sup> حافظین و ناظرین شما کریم‌اند و چون کریم‌اند طبق دستور الهی کریمانه برخورد می‌کنند و دنائت‌های ما را اغماض می‌کنند تا ما آن زشتی‌ها را با زیبایی‌های اعمال صالح جبران کنیم و برای حفظ کرامت، آن سرمایه‌ی درونی فطرت را به کار گیریم.

مطلب دیگر این که خداوند، هم سرمایه‌های علمی درونی را به انسان‌ها داد، هم سود بیرونی را. یعنی اگر با این سرمایه‌ی درونی، از بیرون، علومی را کسب کردیم. معلم راستین هر دو قسمت، خدا است. کسی نمی‌تواند بگوید من خودم زحمت کشیدم، عالم شدم. این فکر اگر در کسی پیدا شد، همان فکر قارونی است. همچنان که قارون در مورد اموالش گفت: «أَنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»<sup>۲۰</sup> براساس علم خودم این اموال به من داده شد، و همین فکر مانع کرامت انسان می‌شود. مگر نه این که در پیری همه این‌ها از او ستانده می‌شود؟ و بسیاری از تحصیل کرده‌ها هنگام مردن

---

۱۹ - سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۰.

۲۰ - سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۸.

عوام می‌میرند، پس شخص کریم متوجه سرمایه‌های کرامت است که خدا در اختیار او گذارده و نه شیفته‌ی خود است و نه شیفته‌ی دنیا.

در مورد ائمه علیهم‌السلام یعنی انسان‌های نجات‌یافته از دنیا در زیارت جامعه همان اوصافی را داریم که در مورد ملائکه داریم. در مورد ائمه در زیارت جامعه داریم؛ «وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» در حالی که در آیات ۲۶ به بعد سوره‌ی انبیاء همین اوصاف را برای فرشتگان داریم که می‌فرماید: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» مشرکان گفتند: خداوند فرشتگان را به‌عنوان فرزند اتخاذ کرد، منزّه است خدا از این توصیفات، بلکه آن ملائکه بندگان مکرم خداوندند و هرگز بدون اذن خدا کاری انجام نمی‌دهند. پس معلوم می‌شود اگر انسان مسیر برنامه‌ی الهی را طی کند به صفت ملائکه دست می‌یابد که همان بنده‌های مکرم خداونداند. چنانچه در مورد شهید آل یاسین می‌فرماید: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ، قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»<sup>۲۱</sup> ای کاش قوم من می‌دانستند که خداوند مرا بخشید و مرا از مکرمین قرار داد، یعنی با ملائکه محشور شدم.

انسان وقتی پا در مدرسه‌ی کرامت گزارد، و به‌واقع به ربّ کریم ایمان آورد، علاوه بر آن که دناات‌هایش مرتفع می‌شود و به مقام مغفرت الهی نایل می‌شود، بلکه از این به‌بعد رزق‌های آسمانی، یعنی رزق کریم نصیب او می‌شود. به طوری که خداوند می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»<sup>۲۲</sup> آن‌ها که حقاً مؤمن‌اند، برایشان مغفرت و رزق کریم هست.

اگر خدای سبحان فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۲۳</sup> کرامت نفّسی را به بنی آدم دادیم و اگر کسی با دناات خود از مقام انسانیت پائین آمد، دیگر مصداق انسان نیست، هرچند جسم او، جسم انسان باشد، چرا که به فرمایش امام ششم علیه السلام: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ نُفْسُهُ»<sup>۲۴</sup> اصل انسان روح و قلب و باطن اوست و چنین کسی در اصل خود دیگر انسان نیست.

خداوند می‌فرماید: «قرآن کتابی کریم است»<sup>۲۵</sup> «أِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» یعنی برنامه‌ی این کتاب آشنائی انسان‌ها به وصف کرامت است، و در جای دیگر می‌فرماید: «فَاقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»<sup>۲۶</sup> تا می‌توانید از قرآن

۲۲ - سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۷۴.

۲۳ - سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲۴ - أمالی الصدوق، ص: ۲۴۰.

۲۵ - سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۷۷.

۲۶ - سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰.

بخوانید، یعنی تا می‌توانید از برنامه کرامت در راستای کریم گشتن خود استفاده کنید.

خدای اکرم و کریم، مبدء قرآن است. چنانچه پیامبر خدا ﷺ، پروردگارش را کریم معرفی می‌کند و می‌گوید: «فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ»<sup>۲۷</sup> خود قرآن نیز کتابی است کریم، مسیری هم که این کتاب از آن می‌گذرد، معبر کرامت است، و انسان کاملی که این کتاب را تحویل گرفته تا معلم شما باشد و معارف آن را به شما بیاموزد، او هم کریم است: «أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»<sup>۲۸</sup> بنابراین همه مبادی و علل و لوازمی که در متن و حاشیه این کتاب قرار دارند، همراه با کرامت اند. و این خود شاهد قطعی است بر این که خدای سبحان می‌خواهد انسان‌ها را همانند فرشته‌ها به مقام والای کرامت برساند، نشانه‌اش هم همان فرمایش پیامبر ﷺ است که فرمود: «أَنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» که چون دین او تام و کامل است، کار او هم تتمیم مکارم اخلاق است.

تقوا را تنها محور کرامت می‌شمارد و از طرفی تقوا، محصول معرفت و عمل صالح است. چرا که اگر کسی عالم به حق و باطل و حلال و حرام الهی نباشد متقی نیست، هم چنانکه اگر به آن‌ها عمل نکند باز متقی نیست.

۲۷ - سوره نمل، آیه ۴۰.

۲۸ - سوره تکویر، آیه ۱۹.

پس فقط انسان آگاه به قوانین الهی و عامل به آنها می‌تواند متقی باشد و در نتیجه کرامت را به دست آورد.

در اهمیت کرامت همین بس که اولین آیه قرآن که نازل شد، درباره کرامت بود و آخرین آیه که بر پیامبر ﷺ نازل شد نیز پیرامون تقوا بود که محور کرامت است. می‌فرماید: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۲۹</sup> بترسید از روزی که به طرف خدا برمی‌گردید، و سپس هر کس آنچه در عمل کسب کرده را تماماً بدون ظلم دریافت می‌کند.

می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»<sup>۳۰</sup> یعنی ای انسان‌ها ما شما را مذکر و مؤنث آفریدیم. ذکورت و انوئت ارتباطی با کرامت ندارند و این دو، صفت جسم انسان است، اما روح مجرد انسان که کرامت مربوط به آن است، نه مرد است و نه زن، بنابراین نه ذکورت مایه فخر است، و نه انوئت مانع کرامت، و این اختلاف بدن‌ها و نژادها، شناسنامه طبیعی است که همراه هر کسی است، اما آنچه مایه کرامت شماست، تقوا است. پس هر کس که اتقی باشد، اکرم است.

ثروت، مایه کرامت نیست. قرآن توجیه ناروای برخی را که تهیدستی را مایه اهانت و ثروت را مایه کرامت می‌دانند مردود می‌شمرد و می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ.

۲۹ - سوره ی بقره، آیه ۲۸۱.

۳۰ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي اِهَانَنِي كَلَّا»<sup>۳۱</sup> پس انسان چون با نعمت‌ها مورد آزمایش قرار گرفت. می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشت، و چون با تنگ‌دستی مورد آزمایش قرار گرفت. می‌گوید؛ پروردگارم مرا کوچک شمرد، نه چنین است. پس طبق این آیه، نعمت‌های دنیائی که از جان آدمی جدا است مایه کرامت وی نیست، حال چه مال و ثروت، و چه جاه و مقام و اولاد، هم‌چنین عدم این امور مایه اهانت و دنائت او هم نیست، زیرا هم کرامت انسان رهین اوصاف نفسانی اوست، و هم خواری و فرومایگی او.

خداوند اوصاف بندگان خاص خویش را چنین ذکر می‌کند که: «وَ اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»<sup>۳۲</sup> آن‌ها کسانی هستند که در محفل گناه حاضر نمی‌شوند و کریمانه از آن می‌گذرند و خود را خیلی بالاتر از آن می‌شناسند که بالغو هم‌سنگ شوند، هم‌چنان که می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»<sup>۳۳</sup> این‌جا می‌فرماید مؤمنین از لغو اعراض می‌کنند، آن‌جا فرمود، کریمانه می‌گذرند. پس کارهای بیهوده مانع کرامت انسان است و اعراض از لغو موجب کرامت انسان می‌شود.

---

۳۱ - سوره‌ی فجر، آیات ۱۷-۱۵.

۳۲ - سوره‌ی الفرقان، آیه ۷۲.

۳۳ - سوره‌ی مومنون، آیه ۳.

فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...»<sup>۳۴</sup> تا می توانید مایه کرامت خود را که تقوا است فراهم کنید و چون استطاعت انسان محدود نیست، تقوای او هم نباید محدود باشد، چرا که هر درجه‌ای از تقوی، زمینه پیدایش درجه برتری از استطاعت است، چون مشاهده کمال و شهود جمالِ حق، هم از رنج زحمت‌های گذشته می‌کاهد، و هم توان ادامه راه آینده را فراهم می‌نماید. انسانی که کمال غیب و جمال معنا را نمی‌بیند احساس خستگی می‌کند، تقوا به انسان، توان دیدن اسرار و آیت‌های غیبی را می‌دهد و از این رو رنج گذشته جبران، و زمینه استطاعت بعدی فراهم می‌شود. می‌فرماید: «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۳۵</sup> اگر تقوا داشتید خدای سبحان، به شما قدرت فرق گذاشتن بین حق و باطل را می‌دهد. پس قدرت تشخیص حق از باطل راهی نیست که انسان عادی با درس خواندن به دست آورد. و لذا انسانی که دارای قدرت فرق بین حق و باطل است و زیبایی حقیقت را مشاهده می‌نماید و از زشتی باطل آگاه است، بی‌تابانه به سمت حق حرکت خواه نمود. اینکه می‌بینید اولیای الهی آرام نمی‌گیرند برای آن است که هر کدام به نوبه خود، گوشه‌ای از اسرار غیب را دیده، و طعم آن را چشیده‌اند. پس نباید گفت چون طاقت انسان‌ها محدود است، پس تقوای آنها هم محدود است، و قهراً کرامت هم چنین خواهد بود. چون تقوا نه تنها از نیروی معنوی نمی‌کاهد بلکه بر آن می‌افزاید و موجب شرح

۳۴ - سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۶.

۳۵ - سوره‌ی انفال، آیه ۲۹.

صدر می‌گردد، و در اثر شرح صدر، فیض بیشتری نصیب انسان می‌شود. البته باید درجه ضعیفه تقوا را با علم و بینش درونی تحصیل نمود تا زمینه استطاعت فراهم آید و انسان به درجه برتر راه یابد، پس فرمان خدا مبنی بر امر به تقوا در حد استطاعت، تکلیف مالایطاق نیست، بلکه خود تقوا طاقت می‌آورد، چنان که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ...»<sup>۳۶</sup> ای مؤمنان آن طوری که حق تقوا و شایسته خدا است با تقوا باشید. و چون حق تقوای الهی محدود نیست. معلوم می‌شود انسان می‌تواند در پرتو توجه به قدرت نامحدود بالذات، از توان بی‌کران برخوردار باشد. انسان در اثر وارستگی و تقوا، به جایی می‌رسد که مجذوب می‌گردد، به طوری که در بقیه راه او را می‌برند.

سالک مجذوب و مجذوب سالک: خداوند گاهی می‌فرماید: مسافرین من به سوی من می‌آیند، اما گاهی می‌فرماید: من مسافرین خود را به سمت خود می‌برم، در مورد حضرت موسی عليه السلام می‌فرمایند: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا...»<sup>۳۷</sup> یعنی وقتی موسی برای دیدار ما آمد، یا از زبان ابراهیم عليه السلام نقل می‌کند: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي»<sup>۳۸</sup> من هجرتی به سوی خدا دارم که البته هجرت و سیر روحانی است، ولی در مورد وجود مبارک خاتم النبیین عليه السلام می‌فرمایند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى

۳۶ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳۷ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۳۸ - سوره صافات، آیه ۹۹.

المَسْجِدِ الْأَقْصَى»<sup>۳۹</sup> منزه است خدایی که بنده اش را شبانه سیر داد و برد. ملاحظه می شود که عروج پیامبر ﷺ را به او نسبت نمی دهد، یعنی او مجذوب بود نه آن که فقط سالک و مُجِب باشد بلکه توسط حق جذب شد یعنی او در آن شرایط مجذوبی است که حالا با آن جذب الهی سلوک می کند، پس اگر انسان سالک، مقداری از راه را برود، بقیه راه را با جذب الهی می پیماید و اگر حق تقوا که نامحدود است، حاصل شد، زمینه دست یابی به کرامت نامتناهی، ایجاد می شود، البته اگر کسی خدا را طوری که شایسته اوست شناخت، می تواند تقوای الهی را هم، آن طور که شایسته اوست تحصیل کند، که بحث آن بعداً خواهد آمد. بلکه تقوا در سایه معرفت، انسان را به مقامی منیع نائل می کند. و او به کرامت بی حد دست می یابد چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا»<sup>۴۰</sup> در آنها بزرگی و کرائم قرآن واقع است. آنها گنج های رحمانی اند، اگر سخن بگویند، در نهایت صدق و راستی سخن می گویند، و اگر باید سکوت کنند، هیچ کس از آنها سبقت نمی تواند بگیرد. پس مقام اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله، مقام کرائم قرآن است و همه کرامت هایی که قرآن بنا دارد به کسی بدهد تا او را به کرامت کامل برساند، نزد اهل البیت هست، و بقیه نیز اگر تشنه آن کرامت اند باید به آن بزرگواران تاسی کنند.

---

۳۹ - سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۴۰ - بحار الأنوار، ج ۲۶، ص: ۲۶۶.

قرآن می‌فرماید: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»<sup>۴۱</sup> این بهشت را کسانی به ارث می‌برند که متقی باشند، تقوا را هم عامل کرامت دانست، پس بهشت دارالکرامه است، پس تا کسی اهل کرامت نیست، اهل بهشت نخواهد بود و در بهشت هم «لَا لُغْوًا وَلَا تَأْتِيمًا» نه لغوی هست و نه گناهی یعنی آنها که اهل کار لغو و گناه هستند، که اهل کرامت نیستند، اهل بهشت نخواهند بود.

آنجا که فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» یعنی در خلقت آدم گوهری کریم قرار دادیم، فرع او خاک است و اصل او به الله برمی‌گردد و لذا فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»<sup>۴۲</sup> من خالق بشری هستم از خاک، و چون او را متعادل و آماده کردم و از روح خودم در آن دمیدم بر او سجده کنید، در این آیه ملاحظه می‌کنید که روح را به خود نسبت داد، و جسم را به گل و خاک، پس کرامت نسبت به گوهری است که در اصل وجودی انسان قرار دارد. اگر انسان کریم بشود راه طبیعی وجود خویش را پیموده و گوهر اصلی خود را باز یافته و چون اطاعت و صعود مناسب با گوهر اصلی و کرامت انسان است، بنابراین عصیان و سقوط بر جان انسان تحمیل است و اگر کسی راه کرامت را طی کند چیز سنگینی بر خود تحمیل نکرده.

۴۱ - سوره‌ی مریم، آیه ۶۳.

۴۲ - سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۱.

می‌فرماید: پیامبران که معلمین کرامت اند، نه تنها متقی هستند، بلکه کلمه تقوا لازمه وجودی آنهاست: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا حَقًّا بِهَا وَأَهْلَهَا»<sup>۴۳</sup> خداوند آرامش را بر رسولش و بر مؤمنین نازل فرمود و همراه کرد بر آنها کلمه تقوی را و به آن شایسته بودند و اهل آن بودند، یعنی تقوایی که لازمه کرامت است، و صف لازم پیامبر ﷺ است.

پس باید همه‌ی تعالیم الهی به گونه‌ای تنظیم شود که نه تنها با کرامت انسانی منافی نباشد، بلکه در صدد تکمیل کرامت او باشد و بهمین جهت از بدو تا ختم، سیر انسان باید کریمانه باشد و با کریمان باشد و به کرامت ختم شود.

پایان سیر انسان لقاءالله است و این مسیر، مسیر کرامت است، مسیر کرامت، بدون زاد و توشه راه کرامت، طی نمی‌شود و زاد راه کرامت هم تقوا است. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»<sup>۴۴</sup> ای انسان؛ تو مسافر الی‌الله هستی، و سرانجام خداوند را ملاقات می‌کنی، اگر انسان بخواهد به جمال الهی و به رحمت خاصه خدا برسد، بایستی این سفر را با زاد و توشه الهی طی کند. بعد در رابطه با زاد و توشه

۴۳ - سوره‌ی، فتح آیه‌ی ۲۶.

۴۴ - سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

این سفر می‌فرماید: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۴۵</sup> ای مسافران مسیر کرامت، توشه بگیرید و بدانید تنها توشه راه و بهترین توشه شما که مسافرید، تقوا است، پس از این دو نکته به اصل سوم می‌پردازد که ره توشه تقوا تا لقاء الله دوام دارد، یعنی این تقوا توشه‌ای نیست که در وسط راه تمام شود بلکه سالک را تا لقاء الله می‌رساند، پس اگر این تقوا تا به لقاء الله می‌رسد، پس انسان متقی هم، به هدف نهایی اش که لقاء الله است می‌رسد؛ می‌فرماید: «لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»<sup>۴۶</sup> این گوشت و خون حیوان قربانی شده به خدا نمی‌رسد چون امر مادی و جسمانی است، آنچه به خدا می‌رسد تقوا است، یعنی تقوا که صفت جان شما می‌تواند باشد، به الله می‌رسد از طرفی چون این توشه راه تا لقاء الله راه دارد، پس مسافرش هم تا لقاء الله راه دارد، چرا که ممکن نیست تقوا به لقای حق برسد و متقی به آن واصل نشود، چون تقوا صفت جان متقی است و از جان او جدا نیست.

پس خدای سبحان، که به انسان‌ها درس کرامت می‌دهد، زاد کرامت را هم تقوا تعیین نمود و دوام و توان این زاد راه را هم معین کرد که تا لقاء الله باقی است، و خاصیت این توشه آن است که هر چه جلوتر برود، نه تنها کم نمی‌شود، بلکه افزوده می‌شود و

---

۴۵ - سوره ی بقره، آیه ۱۹۷.

۴۶ - سوره ی حج، آیه ۳۷.

شکوفاتر می‌گردد، تقوا مثل یک چشمه آب جوشانی است که هر چه بیشتر کند و کاو شود، آب بیشتری از آن می‌جوشد، مثل علم است که هر چه عالم بیشتر تعلیم نماید، علمش بیشتر می‌شود، سرش آن است که هر کس بیشتر توشه الهی که تقوا است تهیه کند، ظرفیتش بیشتر می‌شود، وقتی ظرفیتش بیشتر شد، خداوند هم فیض کامل‌تر عطا می‌کند. پس قرآن راه کریم شدن را فراهم کرده تا انسان را به همه آنچه باید برساند، برساند، و راه کریم شدن اطاعت امر خدا است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «وَ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمٌ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى مِنَ النَّفْسِ الْمُطِيعَةِ لِأَمْرِهِ»<sup>۴۷</sup> یعنی روی زمین، هیچ موجودی نزد خداوند گرامی‌تر از عبد صالح که مطیع امر خدا است، نیست، یعنی نفس مطیع خدا از همه ما سویا لله، اکرم است.

وقتی متوجه شدیم هیچ انسانی نیست که بسوی غیر خدا حرکت کند منتها کافران چون زاد و توشه ندارند، به لقای جلال و قهر خدا راه می‌یابند، برعکس مؤمنین که به رحمت خدا راه می‌یابند به طوری که: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاطِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»<sup>۴۸</sup> یعنی جان‌هایی در آن مرحله در شادی و نشاط است و به طرف پروردگارش که او را رشد و تعالی داد ناظر و تماشاگر است. یعنی تنها انسان کریم است که درست به مقصد می‌رسد، و برعکس، وقتی انسان زاد و توشه تقوا تحصیل نکرد، نه ذاتش مقبول است و نه اعمالش مورد پسند حق است، چرا که خدای

۴۷ - غررالحکم، ج ۵، ص ۹۲، شماره ۷۵۳.

۴۸ - سوره ی قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

سبحان چون خودش کریم است، نه کار لثیمان را می‌پذیرد، و نه خود لثیمان را و فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۴۹</sup> یعنی خداوند کار را از افراد متقی قبول می‌کند، یعنی حتی اگر کار خوبی را فرد غیر متقی انجام داد باز او پذیرفته نمی‌شود، و چون متقین همان کریمان هستند، پس خدا از غیر کریم عملی را قبول نمی‌کند.

الف: طبق آیه ۳۷ حج، پس تقوای شخص قربانی کننده به خدا می‌رسد. ب: تقوا وصف جان و نفس آن فرد است، پس اگر تقوا به لقای حق رسید، فرد متقی هم به لقای حق می‌رسد، چرا که فرمود: «و لکن ینالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» «ولی تقوای شما به خدا می‌رسد، نه گوشت و خون حیوان قربانی».

باز می‌توان گفت: الف: طبق آیه ۱۹۷ سوره بقره که فرمود بهترین توشه تقوا است، پس تقوا زاد و توشه مسافر است ب: مسافر در این حال به لقاء الله می‌رسد، چون بهترین زاد و توشه را همراه دارد، پس تقوا به لقاء الله می‌رسد. نتیجه کلی تا حال اینکه: هر اندازه انسان متقی شد، کریم است، و هر اندازه که متقی و کریم است به خدای سبحان نزدیک است.

فرمود: «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۵۰</sup> ای مؤمنین اگر تقوا پیشه کنید خداوند به شما فرقان دهد. فرقان آن نور درونی است که به وسیله آن حُسن از قبح، و بد از خوب جدا می‌شود، و انسان متقی در انتخاب راه متحیر و سرگردان نخواهد بود، و خداوند از درون انسان‌های متقی نوری را برای تشخیص حق از باطل برمی‌افروزد. چنانچه فرمود: «وَمَنْ يُتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»<sup>۵۱</sup> هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند او را از تنگناها خارج می‌کند، زیرا خداوند قدرت تشخیص آن را به او داده، یعنی هم راه تشخیص حق از باطل را به او می‌دهد، و هم راه نجات را فرا روی او قرار می‌دهد. در ادامه‌ی آیه فرمود: «وَوَيْزُفُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» او را از راهی که حساب نمی‌کرد و امیدوار نبود رزقش می‌دهیم، و لذا شخص متقی در اثر تعلیم این آیه اعتمادش به غیب بیش از اتکایش به شهادت خواهد شد، و در همین راستا داریم که از ائمه علیهم‌السلام سؤال کردند که زهد چیست؟ فرمودند: «یعنی آنچه که در دست خدا است، بیشتر از آنچه در دست تو است تو را مطمئن کند» چرا که طبق آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی نحل «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه در دست شماست نابود می‌شود و آنچه نزد خدا است باقی است، مثل خود خدا که

---

۵۰ - سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

۵۱ - سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۲.

باقی است، پس باید به غیب اتکای بیشتر داشت و این صفت متقیان است، متقیانی که از سرگردانی رهاشده شده‌اند.

برعکس متقیان در مورد بی تقواها می‌فرماید: «أَنَا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۵۲</sup> قرار دادیم بر گردن انسان‌های بی تقوا زنجیرهایی تا زیر چانه‌هایشان، به طوری که سرشان به پائین خم نشود، و در پیش رویشان و پشت سرشان موانعی ایجاد کردیم، پس آن‌ها را طوری پوشاندیم که هیچ نمی‌بینند. چرا که انسان برای شناخت خدا یا باید خود را بشناسد و سرخم کند و در خویش بنگرد، و یا بتواند نظر بر آفاق عالم کند و از آن طریق متوجه خدا شود. یا در درون و از طریق دل، یا از بیرون و از طریق فکر، و برعکس انسان بی تقوا نه راه درونی برای او باز است، چرا که مابین گردن و چانه او آهن سخت قرار دادیم، و لذا همیشه سر به هوا است «فَهُمْ مُقْمَحُونَ» برای چنین انسانی تدبیر در آیات انفسی میسر نیست، راه بیرون هم بر او بسته است تا مثلاً بتواند از علل سقوط گذشتگان عبرت بگیرد و یا آینده را پیش‌بینی کند. چون می‌فرماید: «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» ( «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» از گذشته نمی‌تواند عبرت بگیرد. پس اینها جهان بین هم نخواهند

بود، و لذا در تنگنا هستند، چنانچه می فرماید: هر کس از یاد من دوری کرد حیات و زندگی اش در تنگنا است «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» و در تنگنای زندگی یعنی همین که هیچ تحلیل صحیح نه از خود دارد، و نه از اطراف خود، و چون از خدا روی برگردانده در تنگنای کوتاه نظری است حتی نمی تواند آینده بعد از مرگ خود را بشناسد، و کسی که مرگ را نابودی انگاشت، برای بعد از مرگ ذخیره ای ندارد، و برعکس آن، انسان با تقوا است که جلودیدش باز است و از قیامت یا به نور شهود، و یا برهان آگاه است و نیز در دورن خود را هم می نگرد، از ضعف خود مستحضر است و در مناجات خود می گوید:

«أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ، أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ، أَنْتَ الرَّبُّ وَ أَنَا الْعَبْدُ ... أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ»<sup>۵۳</sup> یعنی خود را فانی می بیند و با ناله خود را به باقی متصل می کند، و برعکس آنکه خود را دائمی پنداشت «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»<sup>۵۴</sup> و فکر کرد اموالش و خودش دائمی هستند «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»<sup>۵۵</sup> نمی تواند درست زندگی کند، و به بدترین زندگی مبتلا می شود و از هیچ چیز، نه گذشته، نه آینده و نه از خود، هیچ بهره واقعی سعادت ساز بهره نمی گیرد.

می فرماید: «خُدُوهُ فَعَلُوهُ» بگیری و بندیدش، یعنی افراد غیرمتمقی در راه می مانند و به کیفرگاه می برندشان، برعکس متقین که به آنان گفته

۵۳ - سید هاشم رسولی محلاتی، صحیفه علویه، متن عربی، ص ۵۲..

۵۴ - سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۶.

۵۵ - سوره ی همزه، آیه ی ۳..

می‌شود: «سَلَامٌ عَلَیْمٌ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»<sup>۵۶</sup> آرامش و سلامت بر شماست، پاکیزه هستید از چرکی عصیان، برای همیشه وارد بهشت شوید. بهشتیان را استقبال می‌کند، و بیتوشه‌ها را از پشت سر هی‌زنند و به سوی جهنم سوق می‌دهند «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا»<sup>۵۷</sup> ) = ( چرا که کرامتی برای خود ندارند.

:

بهره‌ای که انسان با تقوا می‌برد همان علم درونی است و در همین رابطه گاهی می‌فرماید: «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» اگر تقوای الهی پیشه کنید، برای شما فرقان قرار داده می‌شود. و گاهی می‌فرماید: «وَتَقُوا اللَّهَ وَیَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ»<sup>۵۸</sup> تقوا پیشه کنید و در راستای این تقوا، خداوند شما را تعلیم می‌دهد. چرا که اوست که به همه چیز عالم است، پس باید متقی باشید تا خداوند به شما تعلیم دهد، چون خدای کریم شاگرد نثیم قبول نمی‌کند. چون او که عَلَّمَ بِالْقَلَمِ است، ربّ اکرم است.

انسان بی‌تقوا ممکن است عمری مشغول تحصیل علم باشد ولی سرانجام به صورت عوام بمیرد، یعنی درس بخواند ولی چون کریم نشده، همه خوانده‌ها در دوران فوتوتی از یادش برود و هنگام ارتحال با علم سفر

---

۵۶ - سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۵۷ - سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۸۶.

۵۸ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲.

نکنند، زیرا علم بدون تقوا زاد راه نیست معنی «اتقوا اللهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللهُ...» این است که شما در هر رشته بخواهید عالم شوید بالاخره خدا باید به شما علم بدهد، چون او «بكلِّ شیءٍ عَلِيمٌ» است، هر انسانی اگر در هر رشته، تقوا داشته باشد، کریم است و شاگرد خدا و خدا هم نیاز علمی او را در همان رشته تأمین می‌کند. آنجا که فرمود: «أَنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۵۹</sup> می‌رساند که تقوا همان‌طور که زمینه تعالیم الهی را فراهم می‌کند، مایه پذیرش اعمال هم خواهد شد، یعنی هم ریزش علوم به برکت تقوا است، و هم پذیرش اعمال به برکت تقوا خواهد بود، و از طرفی خداوند وقتی عمل را قبول کرد، عامل را هم قبول می‌کند، چون تقوا از ملکات نفسانی فرد متقی است پس اگر ملکات نفسانی مرضی حق بود، نفس هم مرضی حق است. در مورد فرزندان آدم عليه السلام می‌فرماید: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ أَذْ قُرْبًا قُرْبَانًا»<sup>۶۰</sup> ای پیامبر برای قوم قصه دو فرزند آدم عليه السلام را بگو، آن وقت که خواستند قربانی کنند، از طرفی می‌فرماید خداوند از متقین هر چیزی را قبول می‌کند، یعنی اینکه از یکی را قبول کرد و فرمود: «فُتَقَبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا» و از دیگری را قبول نکرد و فرمود: «وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ» به جهت تقوای یکی و عدم تقوای دیگری است، یعنی عمل بدون زاد و توشه‌ی تقوا بالا نمی‌رود و قبول نمی‌شود.

---

۵۹ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۶۰ - سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

می فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِیْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۶۱</sup> ای مؤمنان تقوا پیشه کنید، و برای رسیدن به خدا وسیله آن را جستجو کنید و در راه خدا تلاش کنید، شاید از بند های خودی و شرک... آزاد شوید. یعنی شما در نیل به اهداف عالی، نیازمند وسائل می باشید، و چون در متن دعوت به ابتغاء وسیله در آیهی فوق، ما را به تقوا دعوت می کند و یا به جهاد، معلوم می شود تقوا و جهاد وسایل تقرب به خدا هستند. البته این دو به عنوان دو مصداق مطرح است که وسایل خوبی هستند.

می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا، تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِینَ النَّارُ»<sup>۶۲</sup> مثل بهشتی که وعده داده شده به متقین چنین است که در زیر آن نهرها جاری است و خوراکی ها و سایه آرامش بخش آن دائمی است، و این پایان کار اهل تقوا است، و پایان کار کافران آتش است. آنجا فرمود اگر تقوا پیشه کنید درونتان دریای علم می شود، در هیچ امری نمی مانید چون به فرقان رسیده اید، هرچند ممکن است توفیق درس و بحث رسمی را نداشته باشید ولی

---

۶۱ - سورهی مائده، آیهی ۳۵.

۶۲ - سورهی رعد، آیهی ۳۵.

از راه تقوا بتوانید حق و باطل را تشخیص دهید. اینجا در آیه فوق می‌فرماید بهشت با همه جلال و شکوهش برای متقیان آماده است و می‌فرماید مثل آن بهشت چنین است، حال خود آن بهشت چیست؟ خدا می‌داند. این بهشتی که قابل درک است، و لذائد حسی دارد، بهشت بین راه است، آن بهشتی که اهل تقوا را در آن می‌برند اگر از باب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۶۳</sup> باشد که آنجا جای شجر و حجر نیست، آن دیگر جنت لقاء است.

می‌فرماید: «أُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۶۴</sup> برای متقین بهشت را نزدیک می‌آورند، از آیات و روایات استفاده می‌شود که بهشت هم اکنون موجود است و مزین و آرایش شده است، منتظر اهل تقوا است، چرا که تحقق سیر و سفر، بدون تحقق مقصد معنی ندارد، یعنی ممکن نیست که حرکت بالفعل متوجه امر معدوم باشد، ولذا انسان کریم به سمت بهشتی حرکت می‌کند که الآن موجود و آماده است و بسیار هم وسیع است، چرا که فرمود: «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۶۵</sup> بهشتی که عرض آن همه آسمان‌ها و زمین است و برای متقین آماده شده است.

---

۶۳ - سوره یفجر، آیه ۲۹.

۶۴ - سوره شعراء، آیه ۹۰.

۶۵ - سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

خداوند عداوت شیطان را وقتی به او دستور سجده به آدم را داد چنین بازگو می کند که گفت: «ارَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوخَّرَ إِلَيْهِ يَوْمَ الْفِيَامَةِ لَأَخْتَنَّكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً»<sup>۶۶</sup> آیا این است آنکه بر من گرامی‌اش داشتی؟ اگر فرصتم دهی تا قیامت تمام فرزندان او را افسار و دهنه می‌زنم و تحت تأثیر خود قراردهم مگر عده قلیلی از آن‌ها را که از اطاعت من سرباز می‌زنند.

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود، آنکه مکرم است، تنها شخص آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیست، مقام انسانیت است که مکرم است و شیطان هم با این مقام دشمنی دارد، و ملائکه هم در برابر این مقام خاضع اند.

خدای سبحان وقتی جریان حضرت آدم را نقل می‌کند می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ، فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»<sup>۶۷</sup> آن وقتی که پروردگارت به ملائکه گفت من می‌خواهم از گلی که حالت لجن پیدا کرده بشری را خلق کنم، پس چون آن را به حالت معتدل درآوردم و در آن از روح خود دمیدم، پس شما او را سجده کنید. در این آیه قسمت بدن انسان را به گل نسبت داد و قسمت روح انسان را به خودش نسبت داد با این که طین و روح هر دوازده آن خدا است. معلوم می‌شود آدم از این

---

۶۶ - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۲.

۶۷ - سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۸.

کرامت برخوردار است که روح الهی به او افاضه شده، و همین افاضه روح الهی، مایه سجود ملائکه است، و چون روح الهی را به انسان داد فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اصل آیه به این ترتیب است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۶۸</sup> از نمونه‌ی ربوبیت مطلقه حق این که ما انسان را به طور کلی در آغاز، چکیده و خلاصه‌ای از اجزاء زمین که با آب آمیخته بود اندازه‌گیری و خلق کردیم، سپس آن را نطفه‌ای قرار دادیم که در رَحِمٍ متمکن باشد، سپس آن خاک و آب را به صورتی خونی بسته در آورديم و بعد حالت گوشت جویده به آن دادیم و آن مضغه را استخوان گردانیدیم و سپس بر آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، و پس از خلق‌های قبلی، خلقی دیگر را که از سنخ قبلی‌ها نیست انشاء کردیم، پس چقدر با برکت است خدایی که بهترین خالقین است.

همچنان که در آیه مشاهده می‌کنید همه آنچه بر انسان در ابتدا صورت پذیرفته، بین انسان و سایر حیوانات مشترک است، امتیاز انسان از سایر حیوانات از ناحیه روح الهی اوست که فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» مربوط به آن مرحله آخر است، چرا که خدا خالق همه چیز است «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» پس در این

قسمت از آیه که خدا خود را أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ معرفی کرده، مقام انسانیتِ انسان مورد نظر است و لذا این که فرمود: خداوند «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است، چون أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ را آفرید.

گرچه مایه‌ی انسان‌شدن در همه هست، لیکن باید انسان‌ها آن حالت را از قوه به فعل برسانند و قرآن این راه را به خوبی نشان داده و شرایط آن را بیان کرد، انسان در پیمودن آن راه مختار است، یعنی نه نسبت به اطاعت مجبور است، نه نسبت به معصیت. می‌فرمایند: «أَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا»<sup>۶۹</sup> آری نسبت اختیار انسان به اطاعت و معصیت مساوی است، ولی هر دو برای انسان کمال به حساب نمی‌آید. چرا که انسان اگر به انتهای هر کدام برسد به کمالش نرسیده، بلکه سعادت او به کمال رسیدن اوست در اطاعت، این مطلب یعنی گرایش انسان به یک طرف متمایل است، و جهت روح او به سمت کمال آفریده شده، گرچه می‌تواند جهت خود را از آن برگرداند و راه انحرافی را طی کند، ولی در بین دو راهی که علی السواء و مساوی باشد خلق نشده است، پس انسان بین رفتن به سوی کمال و جدا شدن از کمال قرار دارد، نه بین رفتن به سوی دو کمال، بلکه در بین راهی قرار دارد، که رویش به سمت خدا و کمال است و پشت او به سمت نقص است. می‌فرماید: «تَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»<sup>۷۰</sup> کتاب آسمانی را

۶۹ - سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۷۰ - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۷.

پشت سرانداختند، که اشاره به همین حقیقت است که گمراهی، همان انحراف از مسیر است، پس در نظام استعداد و تکوین این طور نیست که نسبت انسان به هر دو طرف علی السواء و مساوی باشد یا هر راهی را که انتخاب کرد، کمال وجودی او باشد، بلکه فقط یک راه ملایم با حال اوست، و هرچه جلوتر می رود لذت می برد و راه دیگر ملایم با او نیست و هرچه جلوتر می رود گرفتارتر می شود و رنج می برد، پس راه گناه مانند راه ثواب مسیر حقیقی انسان نیست. مثل انسان تشنه، که گرچه می تواند هم آب زلال بنوشد و هم آب مسموم، ولی آیا استعدادش هم نسبت به هر دو علی السواء است، یا این که استعدادش به سمت آب گوارا نوشیدن است؟

فطرت انسان فقط به یک سمت مایل است، و آن این که گناه را نمی خواهد. اگر کسی گناه کند، آن را بر فطرتش تحمیل می کند. مثل این که اگر تشنه ای سم می خورد، آن را بر دستگاہ گوارشش تحمیل می کند. لذا قرآن می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلًا»<sup>۷۱</sup> هر کس در قیامت با حسنه ای بیاید، ده برابر برای او جزاء هست، چرا که حسنه راه فطری انسان است، در راه فطری وقتی انسان مقداری جلو رفت با سرعت پیشرفت می کند، ولی در طرف سیئه می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا تُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»<sup>۷۲</sup> هر کس با گناه به قیامت بیاید به اندازه همان گناهش

---

۷۱ - سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۷۲ - سوره انعام، آیه ۱۶۰.

جزایش داده می شود، یعنی به همان مقدار که به طرف گناه رفت سقوط می کند و نه بیشتر، چون عصیان برخلاف جهت جان انسان است، و دین فطری است یعنی نسبت انسان به دین با نسبتش به انحراف از دین فرق می کند، و اینکه خداوند می فرماید من نوع انسان را کریم خلق کردم، یعنی طوری آفریدم که فقط به سمت کمال متمایل است.

پس فطرت انسان کریم است و آیه‌ی «فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا»<sup>۷۳</sup> نشان می دهد که نسبتش به فجور و تقوا مساوی نیست بلکه یک سمت تقوای او و یک سمت فجور اوست، یک سمت برای او کمال و یک سمت برای او نقص است، البته عملش به هر دو جهت، و اختیارش به هر دو جهت مساوی است، ولی استعداد و گرایش فطری و درونی اش یکسان نیست و این معنی کرامت نفس است که باید آن را با تقوا به فعلیت رساند، و اگر در جهت عکس حرکت کرد استعداد کرامت خویش را دفن می کند «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا»<sup>۷۴</sup> ضرر کرد آن کس که روح خود را مدفون کرد. پس انسان بالفعل کریم نیست، و اگر همانند فرشته بالفعل کریم بود، رهنز نداشت، راهی در پیش نداشت که به پیمودن آن مکلف باشد. پس انسان بالقوه کریم است، و راه به فعلیت رسانیدن آن هم فقط تقوا است.

---

۷۳ - سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۸.

۷۴ - سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱۰.

عمده آن است که بین این دو مطلب فرق بگذاریم که «انسان در مسائل اختیاری، نسبتش به گناه و صواب مساوی است، ولی در مسائل تکوینی، نسبت او به کمال و نقص، یا سعادت و شقاوت مساوی نیست». آنچه استعداد فطری اوست همانا به سمت کمال است، لذا فرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۷۵</sup> آن‌ها را به سمت عبادت و کمال وجود خلق کردم، اگر نسبت آنها به هر دو طرف مساوی باشد، همانطور که بهشتیان از بهشت لذت می‌برند، جهنمی‌ها هم باید از جهنم لذت ببرند، در حالی که یکی برای انسان ملایم است و دیگری ناملایم، و این معلوم می‌کند که فطرت و گوهر انسانی نسبت به هر دو طرف عبادت و معصیت علی‌السواء نیست. و هر دو در انسان بالقوه است، یکی را شیطان بالفعل می‌کند، و یکی به وسیله‌ی دین بالفعل می‌شود، هرچند یکی سقوط است و یکی صعود، یکی بر خلاف تقاضای فطرت است و یکی نه. و چون انسان دائماً در سیر است اگر به سوی کرامت ره نبرد، به سوی اهانت سیر دارد، و تنها راه کرامت او هم اطاعت است، و آن که اهل اطاعت خدا نیست، مورد تکریم خدا نیست، و لذا هیچ عاملی او را گرامی نمی‌دارد، چون دیگر حیوان است و خداوند برای حیوان کرامتی قائل نیست. چرا که بعد از تکمیل جنبه‌های حیوانی، و آماده شدن برای پذیرش روح الهی و پس از دمیدن روح الهی فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

الخالقین» این آیه وعده است به ما، یعنی شما می‌توانید از مرحله حیوانی بدر آید و به جایی برسید که آن روح به شما داده شود و خداوند درباره آفرینش شما هم بگوید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» و خدا شما را مبارک شمارد، یعنی شما برکت الله می‌شوید، و منشاء برکت می‌گردید، که مصداق کامل آن معصومین عليهم السلام هستند. پس حالا که خدا در رابطه با چنین انسانی «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است، پس چنین انسانی هم «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» است، و این احسن المخلوقین به زیبایی جسم نیست، و در این بحث‌ها هیچ فرقی بین یوسف کنعان و بلال حبشی نیست، بلکه مربوط به نشئه انسانی است، البته موجودات دیگر حَسَنٌ هستند، و حَسَنٌ در برابر احسن باید ساجد باشد و لذا فرشتگان در برابر انسان بالفعل سجده کردند.

پس انسان با عبادت به گوهر ذات خود جواب داده و آن را از ما به الْقُوَّةِ به ما به الفعل در آورده، و عبادت کردن یعنی با عبادت مسیر را ادامه باید داد، ولی عبادت هدف نهایی انسان‌ها نیست، بلکه مسیر و هدف متوسط است، زیرا انسان عبادت می‌کند تا به مقام یقین و شهود برسد «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۷۶</sup> پروردگار خود را عبادت کن تا به یقین برسی. و این به این معنی نیست که عبادت کن تا به یقین برسی، و وقتی به یقین رسیدی دیگر عبادت را رها کن، بلکه انسان مادام که عبادت می‌کند

اهل یقین می‌شود، و راه رسیدن به یقین و شهود، عبادت است، پس عبادت هدف متوسط انسان‌هاست و شهود کامل، هدف نهایی.

وقتی فرمود محور کرامت تقوا است، تقوا را هم به ما معرفی کرد که قربانی کردن آنچه گذرا است در راه آنچه پایدار و ابدی است. گفتیم؛ أحسن المخلوقین بودن انسان نه مربوط به جنبه بدنی اوست. چرا که حیوانات در این زمینه با او شریک اند، و نه مربوط به جنبه عقلانی اوست

بلکه مربوط به جنبه جامعیت انسان است، و خدایی که خالق این کون جامع ( ) است، أحسنُ الخالقین است، چون هر فیضی که خدای سبحان به انسان عطا فرمود، پراکنده‌اش در جهان هست، اما جمع آن عطاها مربوط به انسان است، که در هیچ موجودی به صورت جامع یافت نمی‌شود. انسان زمانی به احسنُ الخالقین و کون جامع بالفعل می‌رسد که مسیر تقوا را طی کند، و این تقوا هم بر جان انسان سنگین نیست مگر اینکه بیش از حدّ با عالم طبیعت تعلق داشته باشد.

تذکر: از مباحث گذشته چند اصل به دست می‌آید:

اصل ۱: علم الهامی انسان نسبت به فجور و تقوا یکسان است، چون فرمود: «فالهمها فجورها و تقواها» یعنی هم تقوای انسان را به او الهام کردیم و هم فجور او را به او الهام کردیم.

اصل ۲: علم و قدرت انسان نسبت به انجام و انتخاب ایمان و کفر مساوی است «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»<sup>۷۷</sup> تو حق را از طرف پروردگارت بگو، هر کس خواست ایمان می آورد، و هر کس خواست کفر می ورزد.

اصل ۳: اراده و انتخاب کفر و یا ایمان هم نزد انسان یکسان است، زیرا وقتی علم و قدرت انسان نسبت به هر دو یکسان بود، اراده و انتخاب هم یکسان خواهد بود، یعنی هم علم و قدرت انسان نسبت به زشتی و زیبایی یکسان است، و هم انتخاب او نسبت به زشتی و زیبایی یکسان است.

اصل ۴: گرایش درونی انسان نسبت به کفر و ایمان مساوی نیست، بلکه گرایش دورنی او به دین الهی و ایمان به خدا است، چون خداوند انسان را گرامی داشته و او را با فطرت الهی آفریده است. و اگر انسان‌ها به عالم طبیعت مأنوس ترند، چون حسی فکر می کنند. و برعکس، فطرت انسانی دنیای گذرا را نمی خواهد، بلکه ابدیت را می خواهد. فطرت می فهمد خودش ابدی است، و ابدیت در دنیا نمیگنجد، بلکه آنچه غیر دنیاست و ابدی است با کرامت انسان میسازد، و از طرفی ابدیت نزد خدا است و فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۷۸</sup> آنچه نزد شماست زوال پذیر است، و آنچه نزد خدا است باقی است. و چون انسان ابدی است گرایش به ابدیت دارد و ابدیت هم نزد خدای کریم است، پس گرایش انسان به

---

۷۷ - سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

۷۸ - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۶.

خدای کریم است تا کرامت خود را به دست آورد و نه این که انسان به هر چیزی گرایشی یکسان داشته باشد.

تذکر: در واقع خداوند به ما انسان‌ها می‌فرماید: چون شما ابدی هستید، این ابدیت خود را ضایع نکنید، کالای ابدی پیش غیر خدا نیست، اگر آب زندگی می‌خواهید، فقط پیش خداست، این انسان غفلت زده است که عامل خلود و ابدیت را در مال و امکانات دنیای می‌داند «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ. يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»<sup>۷۹</sup> آن که گرفتار تکاثر است و از احد روبرگردانده، مال‌ها را انباشته می‌کند، به این گمان که تجمع و کثرت اموال عامل جاودانگی و ابدیت او خواهد شد، در حالی که در نشئه طبیعت جایی برای ابدیت نیست. پس اگر موجود دائمی به غیر دائمی تکیه کرد، بقیه راه را باید با دست خالی سفر کند.

شیطان وقتی بخواهد انسان را فریب بدهد یا او را گرفتار جهل مرکب می‌کند، یا غفلت را بر او تحمیل می‌کند. یعنی یا در اثر اعتقاد سوء، او را منحرف می‌کند، یا در اثر ابتلای به گناه او را غافل می‌کند. ممکن است کسی به قیامت معتقد باشد، ولی غافل باشد. البته غافل از نظر دست زدن به معاصی، مثل جاهل مرکب است )

( خدای سبحان جریان غفلت و جریان جهل مرکب را در دو بخش جدا از هم ذکر می‌کند. در رابطه با آنها که مبتلا به

جهل مرکب‌اند میفرماید: «اتَّبِنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ. وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»<sup>۸۰</sup> آیا ای جامعه‌ی کفار؛ بر بلندی‌ها ساختمان‌های محکم بپهوده بنا می‌کنید؟ و گمان می‌کنید اینها شما را جاودانه حفظ می‌کند؟ این سبک‌خانه ساختن ناشی از یک گمان باطل است و آن عبارت است از گمان جاودانه بودن در دنیا. اینها فکر می‌کنند انسان فقط در نشئه طبیعت زنده است، و می‌خواهند پایه این زنده بودن خود را محکم کنند.

عده‌ای غافل‌اند و از باب خطای در تطبیق، به دنبال فانی می‌روند، همان‌طور که شیطان به آدم عليه السلام گفت: آیا تو را به شجره خُله و ملکی که فرسوده نمی‌شود راهنمایی بکنم؟ این یک غفلت است، یعنی شیطان نسبت به کسی که می‌داند در نشئه طبیعت دوام نیست، وسوسه می‌کند که به فکر مرگ و بعد از مرگ نباشد. در نتیجه غفلت از مرگ او را به عالم طبیعت علاقه‌مند می‌کند، وقتی به عالم طبیعت دل بست، یعنی به نشئه‌ای مادون دل بست، دیگر کریم نخواهد بود، چون کرامت عندالله است، و چون روح کریم ابدی است، و دنیا متاع گذرا است، چیز گذرا عامل کرامت روح ابدی نیست، پس اگر روح به سمت طبیعت کشش پیدا کرد، یا بر اثر جهل مرکب است، یا بر اثر غفلت. و با معرفت و تذکر می‌توان از خطر جهل مرکب و غفلت رها شد و به کرامت دست یافت و بتوان راه کرامت خود را شناخت، و گرنه به خواری و حقارت ابدی دچار می‌شود.

چنین نیست که مثلاً کسی ۵۰ سال گناه بکند، و برای ابد بسوزد، بلکه ۵۰ سال گناه، ملکه گناه فراهم میکند که آن کفر عبارت است از آن ملکه امر ابدی است. اگر عقائد انحرافی در جان کسی راه پیدا کرد، این عقیده مثل روح وی مجرد و ابدی خواهد بود. خدای سبحان می فرماید: جزاء مطابق عمل است «جزاءً وفاقاً»<sup>۸۱</sup> یعنی چون شما یک ملکه نفسانی و ابدی فراهم کردید، گرفتار عذاب ابد هستید. نه این که چون ۵۰ سال گناه کردید، برای همیشه می سوزید. آن ۵۰ سال مربوط به بدنه کار است، اما روح کار و نیت عمل و ملکه حاصل از استمرار گناه، هرگز سال و ماه و... ندارد، علم و آگاهی زمان بردار نیست، کار است که سال و ماه بر میدارد. از امام سؤال می کنند: چرا شخصی که مدتی معین معصیت کرده است، برای ابد میسوزد؟ حضرت می فرماید: چون نیتش این بود که اگر تا ابد هم بماند، معصیت کند<sup>۸۲</sup> یعنی اگر کسی ملکه ی کفر پیدا کرد، این ملکه زوال پذیر نیست. داشتن اعتقاد کفرآمیز، از بزرگترین گناهان محسوب می شود، و برای همین معصیت زوال ناپذیر، کفار و منافقین برای ابد در عذاب اند، نه برای گناهان بدنی، زیرا آنها فسق جارحه است، نه جانحه، و گناهان ظاهری خلود نمی آورد.

---

۸۱ - سوره ی نباء، آیه ی ۲۶.

۸۲ - اصول کافی، کتاب الایمان و کفر، باب النیة، حدیث ۵.

قرآن می‌فرماید: «فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»<sup>۸۳</sup> مؤمنان در بهشت‌ها مورد کرامت هستند - برعکس کفار که در جهنم به صورت ابدی گرفتار اهانت‌اند. «يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا»<sup>۸۴</sup> کرامت برای مؤمنین دائمی است، چون اینان در دنیا کوشیدند تا در زمان حیات، جانشان را به آن امر جاوید مانوس کنند، و انسان با ملکاتش برای همیشه زنده است، و یاد مرگ موجب توجه به آن نشئه ابدی است و در این حال پرده غفلت جلو افق جان او را نمی‌گیرد و حضرت رسول ﷺ می‌فرمودند: «أَذْكُرُوا هَادِمِ اللَّذَاتِ» زیاد یاد مرگ باشید، این تذکر بعد از معرفت جلو آن غفلت را می‌گیرد. چنان‌که معرفت جلو آن جهل مرکب را می‌گیرد.

چون کرامت یک وصف انسانی است به «معرفت» و «تکرار عمل» نیاز دارد و اگر کسی به راه تحصیل آن وصف عارف نباشد، به آن وصف نفسانی نمیرسد، یا اگر عارف و آگاه باشد ولی مکرراً آن راه را طی نکند، به ملکه آن صفت معنوی متصف نخواهد شد. در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرمایند: «الْمَكَارِمُ بِالْمَكَارِهِ» یعنی آگاه باشید که راه رسیدن به کرامت‌ها، رنج‌ها و سختی‌هاست. از طرفی کرامت برای روح

---

۸۳ - معاد، جلد ۳۵.

۸۴ - سوره فرقان، آیه ۶۹.

مجرد پایدار، جز این نیست که به امر پایدار دل بسپارد، چرا که فرمود: «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بِأَقِي» پس باید به آنچه نزد خدا است معرفت داشت و متوجه بود آن پایدار است، و باید با تکرار دستورات شریعت و نهراسیدن از سختی‌ها آرام آرام به ملکه کرامت رسید.

وقتی انسان کریم خود را به عالم ناپایدار نفروخت، مسلم به دنبال غیر حق نخواهد رفت، چون متوجه است آنجا نه عزت است و نه قدرت، چرا که فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً»<sup>۸۵</sup> و «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»<sup>۸۶</sup> پس هر چه میکند برای خدا میکند، چنانکه خداوند قضیه حضرت علی و فاطمه و حسین علیهم السلام و جناب فضه را نقل می‌فرماید که «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ، لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» آنها طعام را با اینکه به آن نیاز داشتند و می‌خواستند با آن افطار کنند، به مسکین و یتیم و اسیر دادند، و منطقتشان این بود که ما شما را به جهت خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ جزا و تشکری هم از شما انتظار نداریم. یعنی بدون منت‌گذاری با حفظ حرمت و رعایت اکرام اطعام کردند، یعنی اگر اطعام می‌کند با تکریم این کار را می‌کند و مواظب است که انگیزه‌اش از حق به غیر سیر نکند، و از پایدار به ناپایدار کشیده نشود.

---

۸۵ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۹.

۸۶ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

## التَّكْوِينُ

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الْكَرَمُ إِثَارُ الْعُرْضِ عَلَى الْمَالِ»<sup>۸۷</sup> کریم آبرویش را با مال حفظ میکند، یعنی این طوری میفهمیم کریم هستیم یا نه، یعنی اگر کسی برای حفظ مال آبرویش را هم میدهد این لئیم است. و نیز می فرماید: «النَّفْسُ الْكَرِيمَةُ لَا تُؤَثِّرُ فِيهِ النَّكِيَّاتُ»<sup>۸۸</sup> حوادث ناگوار در روح کریم اثر نمیگذارد تا او صحنه را ترک کند و رنجها و سختیها را بزرگ بشمارد.

و نیز می فرماید: «الْكَرِيمُ مَنْ تَجَنَّتِ الْمَحَارِمَ وَ تَزَّزَّهُ عَنِ الْعُيُوبِ»<sup>۸۹</sup> کریم آن کس است که از حرام اجتناب کند و از عیبها پاک و منزه باشد. چنانچه می فرماید: «الْكَرِيمُ يُزْدَجِرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئِيمُ»<sup>۹۰</sup> انسان کریم از آنچه شخص لئیم به آن افتخار می کند منزجر است، و لذا امام میفرماید: «مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ، صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»<sup>۹۱</sup> هر کس نفس او گرامی باشد و جانش را کریم انگاشت، دنیا در چشمش کوچک خواهد شد.

---

۸۷ - غررالحکم، ج ۱، ص ۳۴۹، شماره ۱۳۲۳.

۸۸ - همان، شماره ۱۵۵۵.

۸۹ - همان، شماره ۱۵۶۵.

۹۰ - همان، شماره ۱۷۷.

۹۱ - همان، شماره ۸۲۱.

خدای سبحان، وقتی احکام و دستورات الهی را بیان میکند، بعد می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی این اعمال را که انجام دادید شاید متقی شوید، معلوم میشود تقوا تابع عمل صالح است، و چون عمل بدون معرفت حاصل نخواهد شد، پس تقوا به معرفت و عمل صالح وابسته است، قرآن میفرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۹۲</sup> آنچه به سوی شما فرستادیم با قوت بگیرید و متذکر مطالب دورن آن باشید، شاید متقی شوید. یعنی تقوا حاصل نمی شود مگر آنچه را خدا فرمود شما با قوت بگیرید، و مضامین و محتویات آن را متذکر باشید تا فراموشتان نشود، پس تقوا تابع محکم گیری دستورات الهی است. یعنی هم خوب بفهمید، و هم خوب عمل کنید، تا تقوا حاصل شود، و چون تقوا حاصل شد، کرامت حاصل می شود، پس به ترتیب؛ اول معرفت و بعد عمل به دستورات و سوم حاصل آن دو، تقوا است و چهارم نتیجه تقوا است که کرامت است.

یعنی ریشه‌ی اصلی کرامت، معرفت است، و تا انسان آگاه و عالم نباشد، نه به دنبال عمل صالح می‌رود، نه کیفیت عمل را به حد اخلاص میرساند.

چون تقوا محور کرامت است، هرچه انسان متقی‌تر باشد، کریم‌تر است، و در حقیقت انسان‌های متعالی واقعی، انسان‌هایی هستند که در تقوا

پیشرفته‌ترند و نه در دنیا داری. و این متعالی‌بودن افراد متقی، ممکن است برای اهل دنیا در خود دنیا ظاهر نباشد، ولی در قیامت برای همه ظاهر است. لذا می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۹۳</sup> یعنی برای کافران زندگی دنیایی زیبا جلوه کند و مؤمنین را مسخره می‌کند، آنهایی که تقوا پیشه کنند، در قیامت برتر از اهل دنیا بمانند.

یکی از بدترین راهزنان سالکان کوی کرامت، زرق و برق دنیاست، تعلق به هر بُعدی از ابعاد دنیا بالاخره مانع کرامت انسان است. خداوند در مورد بینش غلط بعضی می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ.»<sup>۹۴</sup> وقتی پروردگار انسان او را امتحان می‌کند پس محترمش می‌دارد و از نعمت‌های دنیا برخوردارش می‌کند، می‌گوید پروردگارم اکرام نمود، و چون او را امتحان کرد و زرقش را تنگ گرفت، می‌گوید: پروردگارم مرا پائین آورد و اهانت کرد، «کَلَّا»، نه چنین است. این یک بینش مادی است بلکه بر عکس، هر دوی این غنی و فقیر یک نحوه امتحان است.

ﷺ

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی ۱۵۹ کتاب شریف نهج البلاغه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِيءِ الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، أَذْجَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ» آنچه در روش رسول خدا ﷺ هست برای تو دلیل و راهنماست در بدی و زشتی و عیب‌های دنیا، در این که او با یاران نزدیکش در دنیا سیر نبود «وَذُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ» و زخارف دنیا از آن حضرت با همه مقام و بزرگی‌اش، دور بودند. «فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟» پس باید یک انسان متفکر نظر کند و نظریه بدهد، آیا خدای سبحان که وجود پیامبر ﷺ را از مزایای دنیایی برخوردار نکرد، او را اکرام نمود یا اهانت کرد؟ «فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ أَتَى بِالْأَفْكِ الْعَظِيمِ» اگر بگویند با این کار، خداوند رسولش را اهانت کرد، به خدا قسم دروغ گفته است، و نظریه‌اش غلط است، و دروغ بزرگی گفته: «وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ» و اگر بگویند خدای سبحان وجود مبارک پیامبر ﷺ را که گرفتار آلودگی مال دنیا نکرد، او را گرامی داشته، پس باید بداند که اهل دنیا و اهل تکاثر را اهانت کرده که دنیا را برای آنها وسعت داده، یعنی خداوند آن عده را که سرگرم دنیا کرده، اهانت نمود، زیرا انسانی که می‌تواند هم‌سفر فرشته باشد، اگر سرگرم دام و گیاه و جماد شود، مورد اهانت قرار می‌گیرد. اما سلیمان و امثال او، اهل دنیا نبودند و اگر چه دنیا در اختیارشان بود، ولی مثل افراد عادی زندگی میکردند و اشتغال به دنیا نداشتند، در ادامه امیرالمؤمنین عليه السلام ادامه می‌دهند: «وَذَوَاهَا عَنِ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ» و خداوند، دنیا را از مقرب‌ترین مردم به

خودش، دور کرد «فَتَأْسَىٰ مُتَأَسِّبِيهِ، وَاقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَجَ مَوْلَجَهُ، وَالْأَفْلَاحُ مِنَ الْهَلَكَةِ» پس باید هر پیروی کننده راستینی از پیامبر ﷺ پیروی کند، و نشانه‌های او را پی بگیرد، و در آید آنجا که او درآمد، و گرنه از هلاکت امن نخواهد بود.

پس ملاحظه کردید که این یک بینش غیر الهی است که داشتن دنیای بیشتر را دلیل بر کرامت می‌گیرد، بلکه برعکس اشتغال به دنیا مانع کرامت است.

در بازگشت به بحث کرامت و رابطه آن با تقوا باز یادآوری می‌شود که تقوا علم محض یا عمل صرف نیست، بلکه مجموع علم صحیح و عمل صالح است و این تقوا و با این خصوصیات مدار کرامت انسان است. آنجا که می‌فرماید: «بَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۹۴</sup> ای مردم! پروردگاری که شما و قبل از شما را خلق کرد، پرستید، تا شاید متقی شود، در اینجا تقوا را متوقف بر عبادت‌الله دانسته، یعنی توقف تقوا بر عمل صالح. یا در قرآن می‌فرماید روزه بگیرید «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی عمل روزه یا قصاص را زمینه تقوا میداند، اما طائفه‌ای از آیات بر این دلالت میکنند که تقوا همان‌طور که متوقف بر عمل صالح است، متوقف بر بینش صحیح هم هست. یعنی همان‌طور که انسان در عمل باید با تقوا باشد، در علم هم باید با تقوا باشد، تقوای عملی آن است

که انسان کار واجب را ترک نکند، و تقوای علمی آن است که انسان به فکر فراگیری علم مفید باشد و از جهل پرهیزد، و بکوشد علم را ابتغاءً لَوْجِهَ اللَّهِ یعنی فقط برای خدا فراهم کند تا عالم ربانی باشد و کرامتِ عندالله نصیب او بشود. آنجا که می‌فرماید: «انَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ»<sup>۹۵</sup> مسلم در تفاوت شب و روز و آنچه در آسمان و زمین هست نشانه‌هایی است برای اهل تقوا. که منظور از این تقوا، تقوای علمی است که با تفکر حاصل می‌شود، و البته آنان که تقوای علمی دارند، زمینه تقوای عملی برایشان فراهم تر است، و کسی که اهل تفکر نیست نظام عالم برای او آیه نیست، چرا که اهل جهان بینی نیست، او ممکن است به طور مختصر به جهت اعمال صالح تقوای عملی داشته باشد، ولی از تقوای علمی بهره‌ای نبرده. علاوه بر علم حصولی و استدلالی که مایه تقوا است و در آیه قبل اشاره فرمود، گاهی معرفت شهودی را مطرح می‌فرماید که اساس تقوا است. که انسان با معرفت نفس به معرفت حق راه میابد: می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لِنَنْظُرَ نَفْسًا ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ»<sup>۹۶</sup> ای مؤمنین، تقوای الهی را پیشه کنید، و هر کس باید بنگرد برای فردای خود چه فرستاده، و تقوا پیشه کنید، که خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.

در آیه می‌فرماید باید نظر کند، و نظر کردن بدون معرفت و بدون شناخت سلامت و مرض نفس و بدون شناخت، درمان نفس میسر نیست و

---

۹۵ - همان.

۹۶ - سوره یونس، آیه ۶.

انسان تا روح شناس نباشد و سود و زیان روح را نشناسد نمی‌تواند اهل محاسبه باشد، انسان تا در درون خود تأمل نکند، نمی‌تواند اظهار نظر کند و نظریه بدهد. و این اظهار نظر مشروط به این است که قبلاً مراقبت کرده باشد که چه کرده و چه نکرده، و هنگام محاسبه هم دقیق باشد، چون کسی که فقط خوبی‌ها یاد اوست، و بدی‌ها را فراموش کرده، اهل مراقبه نیست، و «تقوای مراقبی» ندارد ( ) و نیز بعد از نظر کردن به اعمالش در محاسبه خود هم متقی و با تقوا باشد، یعنی «تقوای محاسبی» داشته باشد ( ) که این دو نوع تقوا درباره شهود نفس و مراقبت نیت‌ها و اراده‌ها یک نوع علم شهودی است.

پس اگر کسی بخواهد به کرامت برسد، گذشته از اینکه باید در عمل صالح تلاش بکند، در سیر علمی هم باید جهان‌بینی الهی داشته باشد که تقوای علم حصولی و برهانی است، و هم باید در مسئله شهود و معرفت نفس و مراقبت نفس و محاسبه آن، تقوای علم حضوری داشته باشد، و این‌گونه افراد ملکه تقوا پیدا می‌کنند و در کنار آن به ملکه کرامت دست می‌یابند. و قرآن خودش اَتقی را روشن میکند. چرا که قرآن کتابی نیست که بگوید: اَتقی، اکرم است، و بعد اَتقی را مبهم بگذارد، چرا که قرآن نور است و در نور ظلمت و ابهام راه ندارد.

خداوند در آیه ۱۷ به بعد سوره مبارکه‌ی لیل می‌فرماید: «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى. الَّذِي يُؤْتِي مَا لَهُ يَنْزَكِي. وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. وَ لَسَوْفَ يَرْضَى» یعنی به زودی اهل تقوای شدید از جهنم دور می‌شود، که خصوصیات او عبارت است، از این‌که: مالش را برای رضای خدا می‌دهد، تا تزکیه شود. و نه اینکه به عنوان جزای احسان او به او مالی را می‌دهد، بلکه برای جلب توجه پروردگارش که پروردگار اعلا است، می‌دهد. لوجه‌الله می‌دهد ( و لذا فرمود: «وَلَسَوْفَ يَرْضَى» خدای سبحان آنقدر به این انسان اتقی اعطا میکند که او راضی می‌شود.

حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خداوند رسولش را از دار دنیا برتر داشت، و نسبت به نزدیکی به دنیای فرسایش‌پذیر بی‌رغبت نمود، و او را کریم و بزرگوار در نزد خود گرفت «وَ أَكْرَمُهُ عَنِ الدُّنْيَا، وَ رَغِبَ بِهِ عَنِ مُقَارَنَةِ الْبُلُوى، فَقَبَّضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا»<sup>۹۷</sup>

در رابطه با نقش معرفت و عمل صالح خداوند می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يُرْفَعُهُ»<sup>۹۸</sup> کلم طیب که اعتقاد و معرفت باشد

۹۷ - خطبه‌ی ۱، نهج البلاغه.

۹۸ - سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

به سوی خدا صعود می کند، و عمل صالح کمک می کند تا آن عقیده پاک، بالا رود. پس در واقع راهنمای این سیر صعودی عمل، همانا معرفت است، پس معرفت و عمل صالح همتای هم نیستند، معرفت مربوط به قلب است و عمل مربوط به بدن، همان طور که بدن فرع است و قلب اصل، اینجا هم معرفت اصل است و عمل فرع، و لذا هر اندازه معرفت بیشتر شد، عمل صالح کامل تر می شود.

**سؤال:** کدام معرفت است که اساس تقوا و در نتیجه اساس کرامت است؟

**جواب:** اگرچه علم های تصویری و تصدیقی، در اصل پیدایش ایمان و در تحصیل تقوا و عمل صالح بی اثر نیست، اما گاهی همین علوم، بدون تقوا و عمل صالح زمینه هلاکت انسان را فراهم می کند، چنانچه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»<sup>۹۹</sup> چه بسا درس خوانده ای که کشته جهالت خویش است. پس معلوم می شود علمی که نتیجه اش، همه فضائل است، علم های تصویری و تصدیقی نیست، زیرا این علوم زمینه عمل صالح را فراهم نمیکند. برعکس، قرآن ما را دعوت میکند، علمی را فراهم کنید که معلوماتان محبوبتان باشد. به علم علاقه نداشته باشید بلکه به معلوم دل ببندید. چرا که آنجا که زاد راه سالک، تقوا است، مرکب او هم محبت است، یعنی علاقه به خدا و اولیاء او، مرکب این راه است، میفرماید

همسفران شما در این سفر، انبیاء و اولیاء هستند، سعی کنید تا آنها شما را به عنوان رفیق راه بپذیرند فرمود: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»<sup>۱۰۰</sup> هر کس خدا و رسول را اطاعت کند، با آنهایی است که خداوند بر آنها نعمت ارزانی داشته، از جمله پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین که اینها چه خوب رفیقانی هستند. ائمه و اولیاء دین علیهم السلام که هم راهنمایان اند و هم خودشان صراط مستقیم و تجسم عینی دین اند، گفتند مرکب این سفر محبت است، و مسلم علمی که موجب محبت به محبوب شود علم تهذیب و تزکیه است، اگر کسی سرگرم علم و معرفت شد، چنین کسی خود را می طلبد نه معلوم و معروف را. اما اگر با معلوم اُنس گرفت، روشن می شود که خدا را می طلبد، این معرفت می تواند زمینه ی کرامت را فراهم کند، آن علمی که در پیروی همه اش می رود، آن علم مبنایی برای کرامت نیست حتی این علم تا عالم برزخ هم انسان را همراهی نمی کند.

در قرآن وقتی می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» روشن می کند که تعلیم بر امر تقوا معطوف است. معلوم میشود که بین تقوا و فراگیری علوم الهی رابطه مستقیم است، و اگر خدای سبحان علمی را به انسان بیاموزد آن علم مخلوط با جهل نیست، و از عمل هم جدا نخواهد بود، در علوم بشری هم جهل رخنه دارد و هم ملازمه مستقیم با عمل ندارد، برعکس علمی که خدا میدهد که نه در مقدمات آن وهم و جهل راه پیدا می کند و نه این

علم از عمل جدا میشود، و در این راستا کرامت دادن به انسان متقی پیش می‌آید، ولی برعکس، اگر کسی در پیشگاه خدای سبحان به عنوان یک فرد فرومایه معرفی شود، خداوند توفیق فراگیری علم را یعنی همان علم الهی را از او می‌گیرد و در نتیجه علاقه‌ای به تدبّر در علوم الهی پیدا نمی‌کند و امیرالمؤمنین علیه السلام در هم‌مین راستا می‌فرماید: «أَذَا أَرَدَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمُ»<sup>۱۰۱</sup> چون خدا بنده‌ای را فرومایه نمود، از علم محروم می‌شود. یعنی رابطه‌ای بین میل به فراگیری علم و کرامت عندالله هست، پس ممکن نیست انسانی در مسیر تقوا باشد، و خدای سبحان او را کریم نکند، و ممکن نیست کسی از کرامت الهی برخوردار باشد و خدای سبحان درهای علم را به روی او باز نکند.

می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا، اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۱۰۲</sup> ای مؤمنان برای خدا قیام کنید و به قسط شهادت دهید، و زشتی عده‌ای شما را به خطا و فاصله گرفتن از عدل وادار نکند، عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است. نمی‌فرماید تقوا به عدل نزدیک‌تر است زیرا تقوا اصل است اما عدل بین راه است. انسان اگر به مقام عدل رسید، هنوز در میان راه است. چون بنای قرآن کریم بر این است که انسان را کریم کند نه عادل،

---

۱۰۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۲۸۰.

۱۰۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸

و عدل خط متوسط کمال انسانی است، لذا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» خداوند به عدل و احسان امر می کند. ابتدا انسان را به عدالت فرا میخواند تا کم کم او را از عدالت به احسان تعالی دهد. یک وقت جواب تعدی را با تعدی میدهی این عدل است، و یک وقت جواب تعدی برادر مسلمان خود را با عفو می دهی این احسان است.

کرامت؛ انسان را مظهر خدای کریم میکند، و ثمره بحث کرامت این است که انسان مظهر اسم کریم بشود. اگر موجودی کمال لازم خود را دارا باشد و از هر عیب و نقصی منزّه باشد، به او کریم میگویند. خدای سبحان که در هستی و کمالات هستی، سرآمد همه کامل هاست، به طوری که ذات اقدسش به عنوان فوق التمام یاد می شود، چون هر موجود تامی، تمامیتش را از او دریافته. پس نشانه‌ها و مظاهر او هم باید از هر عیب و نقصی منزّه بوده و در نوع خود کریم باشند، لذا همه آیات الهی کریم‌اند، خواه آیات تدوینی قرآن کریم، و خواه آیات تکوینی آسرار خلقت، و سرّ این که ابرار کریم‌اند این است که، آنچه محبوب مجازی است مثل مال و مانند آن، نثار محبوب حقیقی می کنند «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>۱۰۳</sup> به برّ و مقام ابرار نمی رسید مگر این که آنچه دوست دارید را در راه خدا نثار کنید. و سرّ این که اهل دنیا از کرامت محرومند این است که، محبوب مجازی را اصل می پندارند و کاملاً به او دل بسته‌اند «و

يُحْيُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» و مال را زياد دوست دارند. و از كرامت محروم مي‌شود، در حالي كه مقصد اصلي انسان قرب به خداي كريم است از طريق كتاب كريم و رسول كريم تا حاصل زندگي اش پوچ و بي ثمر نباشد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»